**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه427 – 14/ 01/ 1400 حقیقت احکام وضعیه و اقسام آن/اقوال /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد تحلیل حقیقت احکام وضعیه بود.

مرحوم آخوند احکام وضعیه را بر سه قسم دانستند؛ قسم اول را اموری چون سببیت و شرطیت و مانعیت و رافعیت برای تکلیف دانستند و فرمودند اینها امور تکوینی بوده و تشریعی یا منتزع از امور تشریعی نیستند و برای اثبات این مطلب به دو بیان متمسک شدند.[[1]](#footnote-1)

# تحلیل اشکال دو بیان مرحوم آخوند

ما در اشکال به مرحوم آخوند گفتیم می توانیم یک نحو سببیتی تصویر کنیم که از نحوۀ جعل و تشریع انتزاع شود.

آقای حائری ابتدا این اشکال را مطرح کردند که این سببیت چگونه می تواند از جعل انتزاع شده باشد در حالی که جعل یک امر اعتباری است و این سببیت یک امر واقعی است.

ایشان در ادامه نسبت به این اشکال پاسخی را مطرح فرموده اند که ما به آن نمی پردازیم،

به نظر می رسد جوهر اصل اشکال ایشان، ناشی از دشواری تحلیل مرحلۀ مجعول است یعنی اصل این که ما در مقابل جعل یک مرحله ای به نام مجعول داریم را چگونه باید تحلیل کرد.

مثلا وقتی شارع می فرماید «من استطاع یجب علیه الحج» چه استطاعت باشد چه نباشد، جعل شارع محقق هست ولی بعد از تحقق استطاعت جعل وارد مرحله فعلیت یا همان مجعول می شود؛ حقیقت مرحلۀ فعلیت چیست؟ این اشکال ناشی از این است که استطاعت چگونه می تواند در مرحلۀ مجعول تأثیر گذار باشد.

نکته این جاست که ما هر طور مرحلۀ فعلیت را تحلیل کردیم و اشکالش را حل کردیم می توان انتزاع سببیت از جعل را نیز تبیین کرد.

آقای حائری اینجا به این نکته اشاره می کنند که ما علی نحو الاجمال می دانیم مرحله ای داریم که بین جعل و تنجیز قرار دارد و هر چند ندانیم تحلیل حقیقت این مرحله به چه نحو است ولی می دانیم چنین مرحله ای وجود دارد حال می توان اسم این مرحله را «طرفیت موضوع برای حکم» نامید یعنی مستطیع طرف حکم شود و حکم تعلق می گیرد به مستطیع یا «فعلیت» یا «مجعول» یا هر تعبیر دیگری قرار داد؛ بهر حال مرحله ای در این بین وجود دارد و این سببیت رنگ این مرحله را به خودش می گیرد پس اگر معلول و مسبب را یک امر حقیقی بدانیم یا یک امر وهمی خیالی بدانیم، این سببیت نیز رنگ آن را به خود گرفته و یک امر وهمی خیالی یا یک امر حقیقی می شود. [[2]](#footnote-2)

خلاصۀ کلام این که بهر حال نحوۀ تحلیل مرحله فعلیت و مجعول کافیست برای تبیین چگونگی تحقق سببیت و نیازی به ادامه بحثهای اقای حائری نیست.

## تحلیل مرحلۀ مجعول

ما در تحلیل مرحلۀ مجعول می گفتیم مرحلۀ مجعول یک عنوان انتزاعی حقیقی است نه خیالی وهمی البته یک امر حقیقی متأصل نیست بلکه یک امر انتزاعی است؛ ما توضیح می دادیم در اموری که احیانا به اعتبار هم ربطی ندارد مانند تصور، این انتزاعات حقیقی وجود دارد مثلا اگر تصور را «حضور صوره الشیء عند العقل» معنا کردیم، متصور ما همان شیء خارجی است که صورتش در ذهن ما پیدا شده و آن چه در ذهن است متصور نیست چون آن چه در ذهن است خودش در ذهن است نه صورتش و تعریف متصور این بود که صورتش حاضر شود نه خودش؛ حال در اموری که در زمان اینده محقق می شوند مانند بهشت اتصافش به متصور بودن متوقف بر رسیدن زمان اینده است؛ البته این اتصاف یک وصف اصیلی جدای از تصور من نیست ولی بهر حال یک وجود انتزاعی است که به تبع آن امر ذهنی، انتزاع می شود و عقل این امور حقیقی را انتزاع می کند و این امور انتزاعی حقیقی احیانا منشأ اثر می شود.

فرق بین تصور محض و امور اعتباری قانونی این است که در امور قانونی و اعتباری آن وصف انتزاعی منشأ اثر است؛ مصب این امور نیز شیء خارجی است؛ بعنوان مثال مملوک و مالک و زوج همه خارجی اند و کسی که وجوب به گردنش می آید نیز همان فرد خارجی است.

به نظر می سد اینجا مشکل جدیدی نیست که راه حل خاصی بخواهد بلکه مشکل همان رابطه جعل و فعلیت است که انصافا هم مطلب دشواری است و اصل اشکالاتی که اینجا هست همه در مورد تحلیل حقیقت این مرحله است و گویا مرحوم آخوند و آقا ضیاء که اشکال کردند به علت عدم تصویر درست و دقیق این مرحله بوده است لذا اگر این مرحله درست تصویر شود و بتوانیم سببیتی تصویر کنیم این سببیت از نحوه جعل انتزاع می شود همچنانی که سببیت برای مامور به هم مرحله جعل انتزاع می شود، چنانچه خواهد آمد.

این چکیدۀ بحهایی است که در مورد قسم اول احکام وضعیه مطرح است؛ خلاصه کلام این است که ما یک سببیتی برای مرحلۀ مجعول داریم؛ مراد ما از سببیتی که در اینجا ادعا می کنیم با مراد مرحوم آخوند که آن را نفی می کنند متفاوت بوده و محط کلام ما با آخوند متفاوت است و همین است که منشأ اشکال شده است؛ پس ما یک سببیتی برای مرحلۀ مجعول داریم که از نحوۀ جعل انتزاع می شود.

## تحلیل احکام وضعیه دارای جعل مستقل و ادلۀ آن

در ادامه آقای حائری بحث دیگری را دنبال می کنند؛ بحث ایشان در مورد این است که تحلیل حقیقت احکام وضعیه ای که جعل مستقل دارند چگونه است[[3]](#footnote-3) ؛ ایشان می فرماید مقصود از جعل مستقل داشتن این احکام این نیست که انتزاعی بودنشان ممکن نیست؛ یعنی ممکن است شارع مقدس با جعل اباحۀ تصرف و جواز اکل و صحت بیع و ... ملکیت را انتزاع کرده باشد یا با جعل جواز وطی و وجوب نفقه و ... زوجیت را انتزاع کرده باشد ولی ظاهر ادله این است که خود این زوجیت و ملکیت به شکل مستقل جعل شدند و موضوع برای آن احکام تکلیفی قرار گرفتند نه این که از آن احکام انتزاع شده باشند.

اصل استدلالی که در اینجا مطرح است این است که مستفاد از ادلۀ شرعیه این است که ملکیت و زوجیت و امثال این احکام اصیل بوده و جعل مستقل دارند چون اولا ارتکاز عقلائی بر این است که اینها جعل مستقل دارند و خود عقلاء نیز در قانون گذاری برای این امور جعل مستقل انجام می دهند و طبیعتا ادلۀ شرعی هم به همین امر مرتکز انصراف پیدا می کند؛ ثانیا ارتکاز متشرعه نیز بر این است که این امور جعل مستقل دارند گرچه محققین و مدققین با تدقیقاتشان از این فهم عام فاصله گرفتند.

اقای حائری به این نکته اشاره می کنند که بعید نیست این ارتکاز متشرعه بر اساس همان ارتکاز عقلائی باشد و ارزش مستقلی از آن ارتکاز عقلائی نداشته باشد گرچه در جای خودش گفتیم ارتکاز متشرعی هر چند ناشی از همان ارتکاز عقلائی باشد در نتایج و ارزشگذاری با آن فرقهایی دارد.[[4]](#footnote-4)

بهر حال این استدلالات قابل قبول بوده و مطلب را اثبات می کند.

ایشان به نقل از مرحوم خوئی نیز استدلالی را ذکر کرده اند؛[[5]](#footnote-5) استدلال ایشان عبارتست از این که ظاهر ادله در اینست که ملکیت موضوع است برای احکام تکلیفی همچون جواز تصرف و اباحه اکل و ... یا زوجیت موضوع است برای جواز وطی و وجوب نفقه و ... پس این احکام وضعیه در ناحیۀ موضوع و در رتبۀ متقدم بر احکام تکلیفی بوده و به حسب ظاهر ادله نمی تواند از آن انتزاع شده باشد؛ بعنوان مثال در حدیث لا یحل مال امرئ مسلم الا بطیب نفس منه[[6]](#footnote-6) یا در الناس مسلطون علی اموالهم [[7]](#footnote-7)حرمت تصرف غیر یا تسلط شخص بر مال احکام تکلیفیه ای است که موضوعش مال شخص و ملک اوست؛ یا مثلا در آیۀ نساؤکم حرث لکم[[8]](#footnote-8) جواز وطی مترتب شده بر موضوع زوجیت و زوجیت در رتبۀ متقدم اخذ شده است نه این که از آن حکم تکلیفی انتزاع شده باشد.

مرحوم خوئی بیان دیگری را ذکر نموده است که اقای حائری آن را در حد مؤید می دانند؛ بیان ایشان این است که رابطه بین حکم تکلیفی و حکم وضعی عموم و خصوص من وجه است و این طور نیست که در جایی که حکم وضعی وجود داشته باشد حتما لازم باشد حکم تکلیفی وجود داشته باشد تا از آن انتزاع شده باشد.[[9]](#footnote-9)

این بیان مرحوم خوئی، بیان غریبی است چون مرحوم شیخ که قائل به انتزاعی بودن احکام وضعی از احکام تکلیفی هستند به این نکته توجه دارند که گاهی حکم تکلیفی بالفعل وجود ندارد ولی حکم وضعی وجود دارد؛ مرحوم شیخ در همین جا بیان می کند که هیچکس نمی گوید حکم وضعی از حکم تکلیفی ای انتزاع می شود که اولا همزمان با حکم وضعی باشد و ثانیا به همان شخصی تعلق گرفته باشد که حکم وضعی به آن تعلق گرفته است پس وقتی می گوئیم بچه ای که مال غیر را تلف می کند ضامن است، مراد این نیست که حکم وضعی ضمان، از وجوب ادای بدلی که متوحه بچه است، آن هم در همان زمان بچگی، انتزاع می شود پس باید گفت حکم وضعی ضمان از حکم تکلیفی متعلق به خود بچه ولی در زمان بلوغش استفاده می شود یعنی با لحاظ این که در زمان بلوغش موظف به وجوب ادای بدل است همین الآن ضمانش انتزاع می شود و یا این که از حکم تکلیفی متعلق به ولیّ یچه انتزاع می شود.[[10]](#footnote-10)

خلاصه این که برای انتزاع حکم وضعی لزومی ندارد یک حکم تکلیفی متعلق به همان فرد و در همان زمان در نظر گرفت تا بتوان حکم وضعی را انتزاع کرد بلکه می توان حکم تکلیفی متعلق به شخص دیگر یا متعلق به همین شخص در یک زمان دیگر را در نظر گرفت و از آن حکم وضعی انتزاع کرد؛ پس مرحوم شیخ که قائل به انتزاعی بودن است به این نکته توجه داشته و عجیب است که مرحوم خوئی بدون توجه به بیان مرحوم شیخ به ایشان اشکال کرده اند؛ بله ممکن است کسی اشکال کند این نحو انتزاعی که مرحوم شیخ انصاری ادعا می کند غیر عرفی است و لکن این اشکال دیگری است که باید بدان پرداخت چون خود مرحوم شیخ انصاری نیز توجه به این دارد که ظاهر اولیه ادله این است که این احکام جعل مستقل دارند لذا باید دید آن نکته ای که باعث شده مرحوم شیخ انصاری از این ظاهر اولیه رفع ید کند چیست و به این سبک بحث را دنبال کرد.

اقای حائری اشاره می کنند که نکته اصلی ای که به نظر می رسد مرحوم شیخ را وادار کرده است که قائل به انتزاعی بودن احکم وضعیه شود اشکال لغویت است؛ محصل اشکال این است که اگر شارع مقدس احکام تکلیفیه را جعل نکرده باشد و حال بخواهد احکام وضعیه را جعل کند لغو است و اگر احکام تکلیفیه را جعل کرده باشد و بعد بخواهد احکام وضعیه را جعل کرد باز هم لغو بوده و دیگر نیازی به جعل آن ندارد.[[11]](#footnote-11)

اصل اشکال مرحوم شیخ نسبت به اصیل بودن احکام وضعیه همین است که اگر بخواهد اصیل باشد دو فرض وجود دارد و هر دو فرض مشکل لغویت را به دنبال دارد.

### اشکال آقا ضیاء به جعلی بودن احکام تکلیفی

آقای حائری می فرماید شبیه این اشکال (اشکال لغویت) را مرحوم آقا ضیا در مورد احکام تکلیفیه مطرح کرده است .[[12]](#footnote-12) ایشان می فرماید احکام تکلیفیه نیز احکام جعلیه نیستند؛ ما وقتی احکام تکلیفیه را تحلیل می کنیم با چند مرحله مواجه می شویم:

یک مرحله، مرحلۀ مصالح و مفاسد است که مربوط به عالم تکوین بوده و جعلی نمی باشند؛ مثلا وجوب حج بر مستطیع به مناط یک سری مصالح و مفاسد واقعی و تکوینی در حج است که شارع مقدس می بیند شخص مستطیع یک سری ویژگی ها را واجد است که مناسب است حج بر او واجب شود و این مطلب واقعی بوده و ربطی به جعل شارع ندارد و علم شارع به این ویزگی ها نیز در مورد خداوند مربوط به مقام علم ربوبی بوده و در مورد معصومین علیهم السلام یک کیف نفسانی محسوب می شود.

بعد از این مرحله، مرحلۀ حب و بغض یا اراده و کراهت است که در نفس نبی صلوات الله علیه و آله یا معصومین علیهم السلام متکون شده-البته در مورد خداوند متعال به این شکل نیست\_ و این مرحله نیز وجود حقیقی دارد نه جعلی و اعتباری .

تنها چیزی که در اینجا نیاز داریم عبارت از این است که شارع مقدس این اراده و کراهت را ابراز کند که با ابرازش مکلف ملزم می شود بر طبق ارادۀ مولا رفتار کند و الا اگر ابراز نکند قبح عقاب بلا بیان اقتضا می کند مکلف وظیفه ای نداشته باشد. پس ما اصلا با جعل مواجه نیستیم و اصلا اثری هم ندارد چون مولا با ابراز اراده و کراهت یا حب و بغض خود به خواسته اش می رسد و نیازی به بیش از این ندارد زیرا مکلف از هر طریقی که خواستۀ مولا را بفهمد به حکم عقل لزوم امتثال دارد و نیازی به جعل نیست.

این اشکالی است که مرحوم آقا ضیا در جعلی بودن احکام تکلیفی مطرح فرمودند .

### اشاره ای به پاسخ آقای حائری به اشکال آقا ضیاء

اقای حائری این دو اشکال را نقل می کنند که یک اشکال برای آقا ضیاء نسبت به جعلی بودن احکام تکلیفی است و یک اشکال هم اشکالی است که از کلام شهید صدر در توجیه کلام مرحوم شیخ انصاری ذکر می کنند و در مقام پاسخ بر می آیند که هم اینک عبارت کلام ایشان را بیان می کنیم و در جلسۀ آینده به توضیح آن می پردازیم.

و الذي يستخلص من كلمات استاذنا الشهيد (رحمه الله) في الحلقة الثالثة الإجابة عليهما بما يلي من الجوابين المتقاربين: أمّا مسلك إنكار الجعل و الاعتبار في باب الأحكام التكليفية لعدم ترتّب أيّ ثمرة عليه، فجوابه: أنّ عناصر الحكم الثبوتية في الحقيقة ثلاثة: مبادئ الحكم المتمثّلة في المصالح و المفاسد، ثمّ الحبّ و البغض، أو الإرادة و الكراهة المنبثقتين من المبادئ الاولى، أعني: المصالح و المفاسد، ثمّ تحديد مركز حقّ الطاعة بصبّ الشي‏ء في العهدة حيث قد يتّفق أنّ المولى لا يريد أن يكون مصبّ الملاك هو المنصّب في العهدة، بل يريد أن يكون مقدّمة ما لذاك المصب أو ملازمٌ من ملازماته هو المنصّب في العهدة؛ لكونه أوضح فهماً للمكلف، أو لأيّ نكتة اخرى، و كما أنّ للمولى حقّ الطاعة في ما يريده كذلك له حقّ تحديد مركز حقّ الطاعة، أو تحديد ما يريد أن يصبّه في العهدة، و يكون الجعل و الاعتبار صياغة عرفية غالبية مستخدمة للكشف عن هذا المصبّ لحقّ الطاعة، أو عن الصبّ في العهدة «2» و أمّا مسلك إنكار الجعل و الاعتبار في باب الأحكام الوضعيّة لأجل اللغويّة و عدم ترتّب أثر عمليّ عليه فجوابه ما يلي:

إنّ الأحكام الوضعية التي تعود إلى الجعل و الاعتبار الاستقلالي ذات جذور عقلائية، و الغرض من جعلها تنظيم الأحكام التكليفية و تسهيل صياغتها التشريعية، فلا تكون لغواً، فصحيح أنّه كان بالإمكان جعل أحكام الزوجيّة أو الملك من دون جعل الزوجية أو الملك، و لكن ممّا يوجب تسهيل الصياغة التشريعية لتلك الأحكام هو جعل شي‏ء مركزي اسمه الملك أو الزوجية، و ربط كلّ تلك الأحكام المتفرّقة بها، فيقال مثلًا: المملوك يحرم غصبه و المملوك يجوز لصاحبه التصرّف فيه، أو يحرم للغير التصرّف فيه و ما إلى ذلك، أو يقال: الزوج له كذا وعليه كذا، و الزوجة لها كذا و عليها كذا، فهذا تسهيل لتنظيم الامور و تقنينها اعتاده العقلاء «1» القسم الثاني من التقسيم المشهور للأحكام الوضعيّة: و أمّا الأمر الثالث: و هو البحث عن القسم الثاني من القسمين المعروفين للأحكام الوضعيّة، و هي الانتزاعية، فمقصودنا من البحث عن ذلك البحث عن المثال المعروف لذلك، و هو الجزئيّة و الشرطيّة و المانعيّة، فحينما يقال: السورة جزء من الصلاة، يقال: إنّ الجزئية منتزعة من الأمر بالصلاة مع سورة، أو حينما يقال: الطهارة شرط في الصلاة، يقال: إنّ الشرطيّة أمر منتزع من الأمر بالصلاة المقترنة بالطهارة، و حينما يقال: إنّ الحركة الماحية للصورة مانعة أو قاطعة لصورة الصلاة. فهذه المانعية منتزعة من الأمر بالصلاة الفاقدة لهذا المانع. هذا ما يقال عادة.[[13]](#footnote-13)

1. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 400 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 251 و مباحث الأصول، ج‏5، ص: 256 [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 258 [↑](#footnote-ref-3)
4. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 258 [↑](#footnote-ref-4)
5. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 258 [↑](#footnote-ref-5)
6. **عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج‏1 ؛ ص221** [↑](#footnote-ref-6)
7. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج‏1 ؛ ص222 [↑](#footnote-ref-7)
8. بقره:223 [↑](#footnote-ref-8)
9. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 259 [↑](#footnote-ref-9)
10. فرائد الاصول، ج‏2، ص: 601 [↑](#footnote-ref-10)
11. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 260 [↑](#footnote-ref-11)
12. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 260 [↑](#footnote-ref-12)
13. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 261 [↑](#footnote-ref-13)